چگونه فرقان؟ چرا فرقانیسم؟

صادق فرامرزی: عبور از پرسش «چگونگی» شکل گرفتن گروهکی مانند فرقان و رسیدن به پرسش «چرایی» شکل گرفتن شاید نخستین پیش‌شرط برای ارتقا یافتن مباحث مطرح شده پیرامون این گروهک باشد. ساده و سطحی بودن بنیاد اندیشه‌ای فرقانی‌ها از یکسو و عدم پیچیدگی تشکیلاتی و محدود بودن پیروان آن از سوی دیگر منجر به آن شده است که شناخت این گروهک به شکلی سهل باشد و اکنون کمتر پرسش و پاسخ یافت نشده‌ای را بتوان پیرامون این پدیده مطرح کرد.

چنانکه بارها تکرار شده است، در باب «چگونگی» شکل گرفتن گروهک فرقان می‌توان به بررسی مریدپروری‌های طلبه جوانی به نام «اکبر گودرزی» که خود را پیرو مرحوم شریعتی می‌دانسته و با خوانش چپ تکفیری خود که نشأت گرفته از «روحانیت‌ستیزی» وی بوده، اعضای این گروهک اقدام به چند ترور موفق و ناموفق از جمله شهیدان مطهری، مفتح، سپهبد قرنی و... کرده‌اند، پرداخت. در این میان فرقان را نیز می‌توان به عنوان یکی از ده‌ها گروه فعال شده در آستانه انقلاب اسلامی دانست که با کمترین پیچیدگی ممکن سازمانی (در قیاس با سازمان مجاهدین خلق، حزب توده و...) یا نظری (همانند نهضت آزادی، انجمن حجتیه و...) به فعالیتی کوتاه‌مدت پرداخت و تا قبل از پایان سال ۵۹ به نابودی کامل رسید.

اما فراتر از این «چگونگی» در باب «چرایی» شکل گرفتن فرقان هنوز می‌توان به طرح مباحثی جدید از گذشته و نتیجه‌گیری برای حال حاضر پرداخت. شناخت موقعیت اجتماعی و ایدئولوژیکی که ظرفیت بالفعل شدن گروه کوتاه‌قامتی مانند فرقان را داده است، چیزی نیست که آن را همانند یادگاری تلخی از تاریخ محدود به دوره‌ای در گذشته بدانیم. یافتن این پرسش که در زمانه شکوفایی اندیشه‌های دینی- فقاهتی در دهه ۵۰ چگونه گروهی از جوانان با نیت‌های انقلابی جذب یک روحانی جوان بی‌نهایت جزم‌اندیش می‌شوند، سوالی هشداربخش است که دست یافتن به پاسخ آن در هر زمانه‌ای لازم و ضروری خواهد بود. سعی ما نیز در این نوشتار کوتاه یافتن گزاره‌هایی است که تا حد زیادی در یافتن «چرایی» جولان پیدا کردن فرقانیسم (فراتر از گروهک فرقان) می‌تواند موثر باشد. یقینا می‌توان «التقاط فکری» و «مشی تکفیری» را به عنوان مهم‌ترین گزاره‌های ممکن در عینیت یافتن فرقانیسم مهم شمارد اما آنچه در حال حاضر باید محل پرسش قرار گیرد محملی است که موجب رونق یافتن این التقاط فکری و مشی تکفیری شده است.

۱- نسبت دین و تکامل: عمده گروهک‌های دینی التقاطی پیش‌فرض مباحث خود را بر مبنای نسبت دین و تکامل آغاز کرده‌اند. وجود ادبیات مشترک میان فرقان و مجاهدین خلق که خود را نمایندگان اسلام سیاسی و اجتماعی می‌دانستند با باقی بازیگران سیاسی غیردینی در «ارتجاعی» دانستن کنشگری دینی نشان و گواهی از نقش این نسبت‌سنجی در رسیدن به زمین التقاط دارد. غلبه داشتن نظریه «تکامل» در عمده مباحث و تعالیم مدرن همواره جامعه روشنفکری را به این یقین مطلق رسانده است که حتی احیای اسلام‌گرایی نیز باید توأم با «نفی» کامل گذشته دینی باشد. کشیدن یک دیوار بزرگ میان اسلام ایده‌آل با آنچه میراث اسلامی خوانده می‌شود، باعث شده چنین التقاطی به جای داشتن رویکرد مبتنی بر «نقد» نسبت به گذشته دینی رویکرد مبتنی بر «نفی» را انتخاب کند. فرقانیسم محصول نفی حداکثری برای اثبات حداقلی گروهک فاقد اندیشه‌ای است که جز جنبه سلبی به هیچ جنبه ایجابی در احیای اسلام‌گرایی نرسیده است. وجود این باور سطحی که تاخر مدرنیته عملی، نسبت به اسلام نشانه‌ای از تکامل هر اندیشه مدرنی است، گروه‌های به ظاهر دینی را هم بر آن داشت که با سلاح تکفیر به سمت سرابی از آزادی‌خواهی حرکت کنند. به فراموشی سپردن ظرفیت حداکثری عنصر «اجتهاد» در اسلام فقاهتی باعث می‌شود حتی رادیکالیسم هم سلاح مبارزه با «ارتجاع» دینی را به دست گیرد. حجم انبوه از مصداق‌سازی‌های رهبران فرقان نسبت عناصر پیشرو انقلابی با برچسب‌های مرتجعانه بخوبی موید این سخن است که اگر نیروهای دینی نتوانند ماهیت تکامل‌بخش دین را تبیین کنند، باید زنگ خطر فرقانیسم و سطحی‌گرایی پنهان شده زیر لوای خوانش‌های متجددانه دینی را به گوش خود بشنوند.

۲- تقلیل اندیشه‌ورزی و تقویت عملگرایی: آنچه در میان عمده گروهک‌های رادیکال سیاسی نمایان است که موجب می‌شود جامه ترور نیز بر تن کنند؛ اصالت پیدا کردن عملگرایی و بی‌اهمیت دانستن مباحث نظری است. یقینا فرقانیسم و عمده خوانش‌های التقاطی راست و چپ از اسلام نمی‌توانند در فضایی که پویایی فکری وجود داشته باشد برای خود رسمیت چندانی را فراهم آورند چه رسد به آنکه تبدیل به نیرویی تعیین‌کننده شوند. انتخاب ترور به عنوان بالاترین سطح یک کنش سیاسی و اصالت دادن به عمل سیاسی به جای تطبیق دادن عمل بر ساحت اندیشه باعث می‌شود با ساده‌ترین انگاره‌سازی‌ها سوژه‌های برائت مشخص شوند. در این میان طبیعی است که شنیدن خبر احتمال بازنویسی آثار باقیمانده از مرحوم شریعتی، اعضای فرقان را به این نتیجه در شهادت رساندن آیت‌الله مطهری رساند. مجموعا شرط اولیه برای شکل یافتن فرقانیسم پیدا شدن جمعیتی با انگیزه فعالیت انقلابی و بی‌انگیزه و بی‌نیاز نسبت به مباحث نظری است. آنچه در آسیب‌شناسی عمده گروهک‌های چریکی شکل گرفته در فضای دانشگاه نیز به چشم می‌خورد، غلبه داشتن دانشجویان مهندسی در میان اعضای جذب شده است؛ به عبارت ساده‌تر هرگاه انگیزه حداکثری برای فعالیت سیاسی شکل بگیرد اما ظرف نظری آن خالی از مباحث اصولی باشد، می‌توان به انتظار جرقه زدن گروه‌هایی نشست که عملگرایی سیاسی‌شان آنها را به سمت تروریسم هدایت کند.

۳- نخبگانی شدن فضای اندیشه‌ورزی: هرچند نخبگانی شدن یک فضا را نمی‌توان جنبه منفی آن در نظر داشت اما هرگاه شدت غلبه یافتن فضای نخبگانی بر مباحث عقیدتی و مذهبی تبدیل به سدی برای فاصله گرفتن اندیشه‌ورزان از اجتماع شود، می‌توان انتظار رشد قارچ گونه تفکرات سطحی و التقاطی در میان متقاضیان عمل مذهبی را داشت. بی‌شک شهید مرتضی مطهری را می‌توان به عنوان جلودار و یکی از نخستین کسانی که پی به اندیشه التقاطی گروهک فرقان برد دانست. ناطق نوری در این مورد نقل مشهوری دارد که «حتی برخی از افراد به وی(شهید مطهری) توصیه می‌کردند که در شأن او نیست به این نوع آثار قلمی کوچک بدهد و برای پاسخگویی به آن وقت بگذارد اما شهید مطهری می‌گفت آدم‌ها مهم نیستند، حرف‌های‌شان و تاثیری که روی جوانان می‌گذارند مهم است. کسی چه می‌داند نویسنده این تفسیر یک بچه است. این نوشته‌ها در ذهن جوانان شبهه ایجاد می‌کند و من باید جواب اینها را بدهم». مشی متفاوت آیت‌الله مطهری در برخورد با انحرافاتی از این دست که به علت بی‌نیازی فهم آنها به مبانی و اصول، نفوذ کوتاه‌مدت خوبی نیز در جامعه پیدا می‌کنند، می‌تواند خط تمایزی با عمده فضای حوزوی وقت و حتی حال محسوب شود. درگیر شدن نخبگان دینی و سلسله مراتب‌های علمی که مانع از ارتباط‌گیری نخبگان دینی با سطح عمومی جامعه می‌شود از عمده‌ترین دلایل نفوذ یافتن گروه‌هایی همانند فرقان در فضای یک جامعه محسوب می‌شود.

۴- نادیده گرفتن ظرفیت بالقوه عدالتخواهی: میل به عدالت چه در سطح کلان و چه در سطح اقتصادی و اجتماعی مهم‌ترین انگیزه اولیه عمده قیام‌ها و مبارزات را شکل داده است. نادیده گرفتن میل دائمی جامعه به سمت عدالت و عدالتخواهی به توقف این میل منجر نشده و تنها گروه‌های حامل این ارزش را تغییر خواهد داد. نسخه کاریکاتوری فرقانیسم از عدالتخواهی و تقلیل مناسبات اجتماعی به مصداق‌سازی‌های مردود و سلیقه‌ای باعث شد بخش عمده‌ای از متقاضیان کنش عدالتخواهانه به سمت این موج سلبی جذب شوند. میل عمومی در میان جوانانی که نه بر حسب مطالعه و اندیشه که به صرف دیدن مناسبات ظالمانه جامعه وقت کششی به سمت عدالتخواهی پیدا کرده بودند و ساده‌سازی مفهوم عدالت به شکلی مادی از یکسو و مصادیق تعریف شده «زر و زور و تزویر» در فضای این گروهک از سوی دیگر، موجب شد برخوردی خوارج‌گونه از نیروهایی که با مطالبه عدالت جذب شده بودند شکل گیرد. خلق واژگانی همانند «آخوندیسم» در نشریات گروهک فرقان و تعریف آن بر مبنای تشیع صفوی مطرح شده در آثار مرحوم شریعتی باعث شد اعضای جوان و کم‌سواد این گروهک رسیدن به تشیع علوی را در سایه حذف فیزیکی روحانیت شاغل در حکومت ببینند! یقینا انداختن یک نگاه گذرا به اثر «تشیع علوی و تشیع صفوی» مرحوم شریعتی و افق ترسیم شده توسط روحانیت مبارز بسادگی خطا بودن این نتیجه‌گیری را عیان می‌کند اما در سایه تقلیل‌گرایی مباحث نظری، این ظرفیت عدالتخواهی به هدفی ضد خود تبدیل می‌شود. یقینا نفی و به رسمیت نشناختن مطالبه عدالتخواهانه در ادوار مختلف تنها منجر به آن می‌شود تا چنین مطالباتی وارد فضای التقاطی و تقلیل‌گرایانه‌ای همانند گروهک فرقان شود.

آنچه گفته شد را می‌توان به عنوان نشانه و شاخص‌هایی برای شناختن چگونگی بالقوه شده ظرفیت گروه‌هایی همانند فرقان مدنظر قرار داد. نابودی کامل تشکیلات فرقان بخوبی گواهی از ضعف سازمانی و اندیشه‌ای آن گروهک می‌دهد، به گونه‌ای که حتی مخالفان تند و تیز جمهوری اسلامی نیز حتی کوچک‌ترین دفاعی از اندیشه‌های آن گروهک به زبان نمی‌آورند. خطر «فرقانیسم» چیزی فراتر از فضای ظهور و بروز ۳ ساله این تشکیلات است که دچار نشدن به آن تنها در صورت توجه به موارد فراهم آمدن موقعیت اجتماعی خلق این گروه‌ها حاصل می‌شود.

محمدرضا کردلو: پیکر دکتر مفتح و ۲ تن از پاسداران به نام‌های اصغر نعمتی و جواد بهمنی در ساعت ۹ صبح روز چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۳۵۸ تشییع شد و سیل مشایعت‌کنندگان، پیکر این چهره انقلابی را با این شعارها راهی خانه ابدی کردند: «معلم عزیزم، معلم عزیزم، به پا خیز، کلاس درس آماده است/ مفتح، مفتح، منزل نو مبارک».

پس از چند تهدید تلفنی، بالاخره ۹ صبح ۲۷ آذر ۵۸، در مقابل دانشکده الهیات دانشگاه تهران، دکتر محمد مفتح به ضرب گلوله‌های ۴ تن از اعضای گروهک فرقان به شهادت رسید. کمال یاسینی، محمود کشانی، محمد نوری و حسن نوری از گروه تروریستی فرقان در عملیات ترور شهید مفتح شرکت داشتند. ابتدا دکتر مفتح از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت و لنگان‌لنگان خود را به داخل راهروی دانشکده رساند اما هیچ‌کدام از دانشجویان و حاضران که تا آن روز با چنین صحنه‌هایی از ترور روبه‌رو نشده بودند، عکس‌العملی نشان ندادند و وحشت‌زده خود را از ترس پنهان کردند. کمال یاسینی مسؤول ترور دکتر، خود را در راهروی دانشکده بالای سر او رساند و با خونسردی گلوله‌ای به سر دکتر زد. پیکر بی‌جان دکتر توسط دانشجویان به بیمارستان امیراعلم منتقل شد. ۶ گلوله به بدن ایشان اصابت کرده بود که گلوله‌ای که به مغز ایشان شلیک شد، موجب شهادت‌شان شد. فرقان، ترورهای زنجیره‌ای خود را از سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ با ترور سپهبد قرنی، رئیس سابق ستاد ارتش آغاز کرد. ۹ روز بعد آیت‌الله مطهری را به شهادت رساندند. یک ماه پس از آن در چهارم خردادماه هاشمی‌رفسنجانی را هدف قرار دادند که البته در این‌باره ناکام ماندند اما در مرحله بعدی در چهارم شهریور همان سال توانستند حاج مهدی عراقی و فرزندش حسام را به شهادت برسانند. آیت‌الله قاضی‌طباطبایی امام جمعه تبریز نیز ۱۰ آبان ۵۸ توسط فرقان به شهادت رسید. به بهانه سالگرد شهادت دکتر مفتح، به بازشناسی فرقان و سرکرده این گروه پرداخته‌ایم.

نگاهی به دادگاه «اکبر گودرزی» سرکرده فرقان و بازشناسی این گروهک تروریستی

تفسیر به میل

در سکانسی از سریال امام علی داوود میرباقری می‌بینیم که «ابن عباس» برای محاجه با خوارج به نهروان می‌رود. در میانه‌های بحث پیرامون شعار خوارج (ان الحکم الا لله) ابن عباس می‌گوید: بالاخره این حکم خدا را یکی باید در زمین جاری کند یا نه؟ ویژگی لجاجت، آنها را به جایی می‌رساند که این منطقی‌ترین حرف را نمی‌پذیرند و شعار را تکرار می‌کنند. بعد که ابن عباس می‌رود، خوارج داخل خیمه می‌شوند و برای جنگ با امیرالمومنین نقشه می‌کشند. حالا باید فرمانده انتخاب کنند. یعنی یکی این حکم خدا را که از نگاه آنان جنگ با امیرالمومنین است اجرا کند. پاسخ چالش ابن عباس و تناقض خوارج همین جا روشن می‌شود.

متن دادگاه اکبر گودرزی، سرکرده فرقان را که می‌خواندم به جایی رسیدم که آن سکانس از فیلم امام علی برایم تداعی شد. جایی که گودرزی رهبری گروه را قبول نمی‌کند و می‌گوید: در همه جلسات [بازجویی و دادگاه] مساله رهبری [گروه] را نفی کردم.

حال آنکه این امر واضحی است، گروهکی مانند فرقان که بدنه لازم برای ترور و عملیات مسلحانه را دارد، نمی‌تواند بی‌رهبریت عمل کند. دادگاه گودرزی البته بخش‌های قابل تامل دیگری هم دارد. پاسخ گودرزی به هرکدام از سوال‌های دادگاه نشان می‌دهد توجیهات عمل مسلحانه آن هم درباره افرادی مانند شهیدان قرنی، مطهری، مفتح، عراقی و شهدای محراب و البته ترورهای ناکام تا چه اندازه سست و در واقع بی‌بنیاد و عجیب و غریب است. به تعدادی از این پاسخ‌ها دقت کنید:

«مسؤول دادگاه: مراد شهید مطهری از ماتریالیسم منافق چه کسانی بودند؟

گودرزی: ما بودیم دیگر.

مسؤول دادگاه: از کجا معلوم است؟

گودرزی: پس چه کسانی بودند؟

مسؤول دادگاه: عجب! خودتان تفسیر کردید و با خودتان تطبیق دادید!...»

یکی از دلایل ترور شهید مطهری از سوی فرقان اصطلاحی بود که شهید مطهری به کار برده و فرقان به خود گرفته بود- البته بدرستی به خود گرفته بود- اما آیا این استنادی بود برای اینکه یک نفر از میان برداشته و کشته شود؟ همان‌طور که معادی‌خواه، دادستان دادگاه در همان جلسه وقتی گودرزی می‌گوید «ایدئولوژی ما مشخص است؛ به این ایدئولوژی هم بنده معتقدم و هم کسان دیگری که بوده‌اند و معتقدند»، می‌گوید: آیا ایدئولوژی به کشتن افراد ربط پیدا می‌کند یا نه؟ یعنی کشتن افراد از دل این ایدئولوژی بیرون آمده است یا نه؟

گودرزی اینطور توجیه می‌کند: «کشتن افراد از درون خود ایدئولوژی به عنوان یک مبنای اعتقادی صرف در نمی‌آید ولی در رابطه با استراتژی این اندیشه، در رابطه با خط مشی‌ای که این اندیشه در قبال این رژیم یا رژیم قبلی مطرح کرده، مخالفت می‌کند؛ در مخالفت هم جنگ و خونریزی هست».

اما استدلال‌های گروهک فرقان در رابطه با ترورها هم آنقدر سطحی است که انسان از خود این سوال را می‌پرسد، چگونه کشتن و کشتار اینقدر از سوی این گروه آسان است. گودرزی در جایی از دادگاه در رابطه با دلایل ترور شهید مطهری اینطور عنوان می‌کند: «ایشان روابطی با افراد منفوری مثل سید حسن نصر، یعنی کسی که رئیس دفتر فرح بود، داشت. به کمک ایشان به دانشگاه رفت، چون ایشان صلاحیت ریاست دانشگاه و اشغال کرسی دانشگاه را از این نظر که زبان خارجی بلد نبود نداشت.» و وقتی ناطق‌نوری که مسؤول دادگاه است می‌پرسد: این در کدام آیین‌نامه دانشگاهی هست؟ گودرزی می‌گوید: آیین‌نامه در اختیارم نیست ولی چنین چیزی مطرح بوده که یک کسی که می‌خواسته کرسی دانشگاه را اخذ کند باید زبان خارجی بلد باشد!

یعنی یک استدلال بی‌پایه و اساس مبنای توجیه یک قتل می‌شود.

گودرزی درباره ترور سپهبد قرنی نیز از همین جنس توجیهات دارد. درباره ترور شهید حسام عراقی این توجیه قابل تامل است: «من گفتم افرادی که مورد هدف ما بودند، افراد موثر رژیم بودند ولی درباره پاسدار یا ارتشی، این مساله مطرح شده بود که اگر مقاومت کردند، کشته شوند.» یعنی حتی اگر فرض گرفته شود که سوژه‌های ترور با منطق و استدلال انتخاب و عملیات مسلحانه درباره آنها اعمال می‌شد، این گروه که مدعی تفسیر و برداشت ترور از قرآن بودند، کار نداشتند که چند نفر دیگر در مسیر عملیات آنها کشته می‌شوند! «پاسداران از آنها دفاع کرده‌اند و آنها هم ماشین را به رگبار بسته‌اند.» در حالی که وقتی اعضای فرقان رگبار را شروع کرده‌اند، فرصتی برای دفاع نبوده است.

گودرزی درباره محافظان شهید مفتح نیز توجیه مشابهی دارد: «وقتی در جریانی پاسداران یا ارتشی‌ها مقاومت کنند، طبعا ما از خودمان دفاع می‌کنیم و جواب آنها را می‌دهیم.» ناطق نوری اما اشاره‌ای به اعترافات قاتلان محافظان شهید مفتح می‌کند: «قاتلین این دو شهید در دادگاه اعتراف کرده‌اند که اساسا آنهایی که از رژیم آخوندیسم و سردمداران آن پاسداری می‌کنند، مجرم و محکوم به اعدام هستند.» یا درباره ترور حسین مهدیان می‌گوید: هدف این بوده که مهدیان از بین برود. در مسیر از بین رفتن مهدیان، اگر کسانی از وی دفاع می‌کردند باید از بین می‌رفتند. یا درباره ترور باغبان خانه سپهبد قرنی به جای خود شهید قرنی می‌گوید: «هدف باغبان نبوده... فردی بوده که شناسایی و بر اساس شناسایی‌های قبلی اقدام به عمل شده. کسانی که اقدام کردند، باغبان یا کارگری را که آنجا بوده، زدند. ما در تحقیقاتی که کردیم دیدیم جان سالم به در برده.» فرقان حتی دست به ترور یک فرد آلمانی به نام هانس می‌زند. توجیه گودرزی در ترور «هانس یوآخیم لایب» هم در نوع خود عجیب و غریب و قابل تامل است: «همین که تشکیلات و رفت و آمدی دارد و او را اسکورت می‌کنند؛ اینها قرائنی بود که او می‌تواند نقش حساسی داشته باشد... می‌خواستیم ببینیم اگر نقش حساسی دارد او را هم از بین ببریم.»

این همه عملیات با ادعای به نام خلق بودن، از سوی فرقان انجام می‌شد؛ ادعایی که ریاکارانه و همراه با دروغ بود. این ادعا در جایی از دادگاه فرقان به چالش کشیده می‌شود. آنجا که ادعا می‌کنند برای مردم احساس مسؤولیت می‌کنند و پاسخ می‌شنوند: شما آنقدر احترام قائلید که ۹۸ درصد ملتی به جمهوری اسلامی رای می‌دهند و به دنبال امام حرکت می‌کنند اما شما این رژیم را رژیم فاسد و رهبرانش را رهبران کفر می‌دانید! این اندازه برای افکار عمومی و برای ملت احترام قائلید؟

در جایی دیگر از دادگاه مهم فرقان اسدالله لاجوردی با قرائت بخشی از بیانیه این گروهک، نظر فرقان درباره مردم را می‌خواند تا ادعای آنان درباره مردم در محک ترازو گذاشته شود. بیانیه فرقان درباره مردم به صراحت از عبارات توده‌های ناآگاه و احمق استفاده می‌کند. کفار و منافق خواندن حاکمیت و توده‌های احمق خواندن مردم و تکفیر همه و همه از سوی فرقان، در حالی است که خود حتی از ابتدایی‌ترین سواد عربی هم بی‌بهره بوده‌اند و اتفاقا این موضوع، «تفسیر به میل»های آنان از قرآن را شدت می‌بخشید. معادی‌خواه در دادگاه محاکمه فرقان به بخشی از این بی‌سوادی اشاره می‌کند و می‌گوید: «آقایانی که برای خودشان آگاهی پیامبرانه قائل هستند، من نمی‌توانم بگویم که به اسم تفسیر قرآن چه چرت و پرت‌هایی به هم بافته‌اند. فقط نکاتی را مطرح می‌کنم که هرکسی که فقط یک سال ادبیات عرب خوانده باشد، غلط بودن آن را درک می‌کند. آقا «ان الانسان لربه لکنود» را کندرو معنی کرده! کند یک لغت فارسی است، کنود عربی است. در صفحه ۳۲ اصول تفکر قرآنی آمده: «پیداست که انسان در مرحله بودن، موجودی است رسوبی یا به تعبیر قرآن کندرو. آیه ۶ سوره عادیات بیانگر این معناست که ان الانسان لربه لکنود، یعنی قطعا آدمی برای پروردگار خویش کند است.»

اسدالله لاجوردی نیز که به عنوان نماینده دادستان کل انقلاب در جلسه دادگاه حضور دارد، بخشی از «تفسیر به میل»های قرآن توسط گروهک فرقان و انحرافات ایشان را با اشاره به تفسیر سوره نور بیان می‌کند. [بسیار قابل تامل است. دقت کنید]: تفسیری است به نام تفسیر سوره نور، در صفحه ۴۳ آن ایشان درباره تکامل حروف، کلمات و جملات سخن می‌گوید. بعد معتقد است قرآن نه به گونه‌ای که در ۱۴۰۰ سال پیش، از آن برداشت می‌کردیم و به گونه‌ای که کعب‌الاحبارها برداشت می‌کردند، بلکه در حال تکامل است و به دینامیسم قرآن اعتقاد دارد، جملات و حروف و کلمات تکامل پیدا می‌کنند، معنایی پیدا می‌کنند که در رابطه با شرایط انقلابی زمان ماست. من نمی‌دانم از خواهران و برادرانی که در اینجا حضور دارند، با چه زبانی عذرخواهی کنم از اینکه به خودم این جسارت را می‌دهم که این عبارات را می‌خوانم. خواهش می‌کنم اگر احساسات‌تان جریحه‌دار می‌شود، واکنشی نشان ندهید. «قل للمومنین یغضوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک از کی لهم ان‌الله خبیر بما یصنعون». اکثر خواهرها و برادرها و شاید اکثریت جامعه ما با این آیات برخورد دارند و می‌دانند که چه معنایی دارد اما ببینید تکامل جملات و کلمات کار را به آنجا می‌رساند که مساله «فروج» در ذهن آقای گودرزی به این شکل در می‌آید یا مساله «یغضوا من أبصارهم» اینگونه ترجمه می‌شود. «بگو به مومنان که از بینش‌های خویش دیده فروبندند و افکار و اندیشه‌های انقلابی خود را ظاهر نساخته و نگه دارند که این کار برای آنان پاکیزه‌تر و رشدآورنده‌تر است.» باز درباره زنان مومن هم به همین شکل مساله را مطرح کرده. لاجوردی ادامه می‌دهد: دنباله آیات «یبدین زینتهن إلا ما ظهر منها..» و ... الی آخر. الا برای استثناست و «او» برای عطف و اباحه. قل للمومنین و لایبدین زینتهن الا لبعولهن او ابائهن و... ببینید متهم این را چه ترجمه کرده. می‌گوید: «او» برای اباحه است، هر آنچه که برای شوهر، مباح بود، برای کسان دیگری که در آیه مطرح هستند، مباح است. بعد درباره اینکه خواهر، کیست؟ برادر کیست؟ مشخص می‌شود که همه اینها خواهران و برادران انقلابی هستند. دقت کنید: «بیان گذشته ما درباره زینت و چگونگی آن و علت ظاهر نساختن آن از توجه بدین قسمت از آیه، روشن و تایید می‌شود که این را در سوره مؤمنون مطرح کرده، متاسفانه کتاب مؤمنون در اختیار من نبود که در آنجا بررسی‌اش کنم. ترجمه آیه را دقت کنید: و زینت خود را، داخل پرانتز نظرش را می‌نویسد (بدن خویش را) منظور از ولایبدین زینتهن، طبق نظر آقای گودرزی یعنی بدن خود را، حالا با توجه با در نظر گرفتن معنای زینت، به این جملات دقت کنید: «بیان گذشته ما درباره زینت و چگونگی آن و علت ظاهر نساختن آن از توجه بدین قسمت از آیه، روشن و تایید می‌شود. توجه کنید عناصری که در آیه به آنان اشاره شده و به اصطلاح انتخاب شده‌اند، در یک بینش عمیق انقلابی و قرآنی، همه در جهت اراده خداوند و مبارزه با عناصر ضدتکاملی تلاش می‌کنند یا از مسائل روز آگاهی ندارند و تماس با آنان، ضرری را پدیدار نمی‌سازد. بر خلاف بینش آنان که حدود فکر و میدان پرواز اندیشه‌شان به وسعت بین ناف و دامن است و حتی جهاد اسلامی را با آن میدان بسیط و مدار باز، تا آن حد... کرده‌اند.» آیاتی را که در رابطه با پوشش زن است، آیاتی است که آقا [گودرزی] در رابطه با جهاد می‌بیند [...] آیه .... یک اصل انقلابی و یک واقعیت همیشگی است که انجام آن راهگشای به سوی مقصود است. بیشترین بخش از اینجا به بعد است. دقت کنید نتیجه می‌گیرد:«پس زنان انقلابی مؤمن باید با آگاهی و شناخت مخصوص به خود، در جریان مبارزه، زینت خود را تنها به عناصر همراه و همگام خود بنمایانند و حتی از نمایش زینت خویش به عناصر انقلابی نوپا که شناختی عمیق از مسائل ندارند، احتراز و دوری کنند.» سمپات‌ها حق ندارند، فقط آنهایی که در خانه‌های تیمی زندگی می‌کنند، حق دارند زینت خواهران را ببینند! تاکتیک انقلابی دیگر: «اینکه در برخوردها و پیکارها، اگر بخواهند از پاهای خود برای ضربه آوردن به دشمن استفاده کنند، انجام این تاکتیک، از نظر رهبری حزب توحیدی، رواست که منجر به آگاه شدن دشمن از زینت و محمولات زن مبارز نباشد، در غیر این صورت، زن پیکارگر، در دادگاه انقلابی متهم به اجرا نکردن اصول آموزشی حزب شده و محکوم می‌شود.» اگر زنی بدن خودش را به همرزمانش نشان نداد، در دادگاه انقلاب آقایان محاکمه خواهد شد.

این تفسیرهای واقعا عجیب و غریب، اگرچه شاید برای برخی قابل باور نباشد اما از تفسیرهای فرقانی قرآن است. تفسیرهایی که منشا فسادهای فراوانی شد. آیت‌الله مصباح یزدی در گفت‌وگو با مجله یادآور درباره نتایج این تفسیرهای غلط فرقان می‌گوید: ما شاهد بودیم با همه ضعفی که اینها داشتند، چه زمینه‌هایی را فراهم کردند و منشا چه فسادهای عجیبی شدند. گودرزی در تهران و آشوری در مشهد چه فسادهایی که به بار نیاوردند. خانه‌های تیمی کذایی، ازدواج‌های دسته‌جمعی، آن هم به استناد قرآن! آشوری رفته بود به شاهرود و عده‌ای پسر و دختر را دسته‌جمعی عقد کرده بود. آنها گفته بودند ما چنین چیزی را ندیده و نشنیده‌ایم، گفته بود قرآن گفته «نسائکم!» یعنی این زنان برای مجموع شما هستند! هر مرد و زنی در این تیم می‌توانستند با هم زندگی کنند و آشوری اینها را بر اساس همان تفاسیر سمبلیک می‌گفت. او حتی در کتاب «توحید» نوشت: «ماتریالیسم فلسفی اشکالی ندارد، مخصوصاً آنجا که زایا باشد! آن چیزی که ما با آن مخالفیم، ماتریالیسم اخلاقی است، یعنی اینکه عده‌ای دنبال پول باشند، و الا ماتریالیسم فلسفی که می‌گوید خدایی نیست، اشکالی ندارد!» و همین‌ها را بر اساس قرآن تفسیر می‌کرد که می‌توانید حساب کنید چه چیزی از کار در می‌آید.

محمدمهدی جعفری از اعضای اولیه نهضت آزادی نیز در یک گفت‌وگو با اشاره به نگاه آیت‌الله طالقانی به فرقان می‌گوید: جریان صحبت با گودرزی درباره تفسیرش را به ایشان [آیت‌الله طالقانی] گفته بودم. یادم هست که ایشان تعبیر «خوارج نهروان» را درباره آنها به کار بردند.

پدیده فرقان که در تاریخ مشابه و مثل‌های فراوان دیگری نیز داشته که مهم‌ترین آنها خوارج بودند، یکی از پدیده‌های مهم در بازشناسی مخالفان جمهوری اسلامی است. البته اینجا جمهوری اسلامی صرفا از منظر یک نظام حاکمیتی منظور نیست، بلکه حتی در مقام نظر و تئوری می‌توان فهمید که جمهوری اسلامی در سال‌های آغازین با چه مخالفان عجیب و غریبی مواجه بوده و امام و مجموعه حاکمیت با چه ظرفیتی توانسته‌اند انقلاب نوپا را از آن سال‌ها عبور دهند.

تصویری از شهید سپهبد قرنی در غائله کردستان

استاد شهید مطهری

شهید مهدی عراقی در کنار امام خمینی(ره)

آیت‌الله قاضی طباطبایی در حضور امام خمینی(ره)

لحظه ترور شهید مفتح

سؤال و جواب‌هایی درباره فرقان و اکبر گودرزی

عده‌ای در بعضی از مساجد تهران تفاسیر مارکسیستی از قرآن ارائه می‌کردند و گودرزی و برخی از دوستانش هم پای منبر آنها می‌نشستند. چه شد که فرقانی‌ها در برخورد فیزیکی با مرحوم مهری از بقیه جلوتر افتادند؟

من بعدها در دادگاه فرقان، از یکی از اینها سؤال کردم که شما از کجا به اینجا رسیدید؟ او گفت: «ما اول تفسیر پرتوی از قرآن را می‌خواندیم، بعد دیدیم یک کسی روشنفکرتر از او تفسیر می‌گوید و رفتیم به مسجد جوستان در خیابان نیاوران قدیم! بعد از مدتی دیدیم یک کسی انقلابی‌تر از او آمده و از او روشنفکرتر است و او شریعتی است، رفتیم دنبال او. بعد دیدیم یکی انقلابی‌تر از همه اینها آمده و روشنفکرتر از همه اینهاست و او اکبر گودرزی است!... خلاصه از هر آیه‌ای ۷، ۸، ۱۰ تا تفنگ و نارنجک و این چیزها در می‌آوردند، این شیوه سبب شد که اینها تحریک بشوند و در نهایت به چنین نقطه‌ای برسند. (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق‌نوری)

نقاط افتراق تفسیر آیت‌الله طالقانی با تفسیر فرقانی‌ها کدام است؟

مرحوم آیت‌الله طالقانی در مقدمه پرتویی از قرآن می‌نویسد که یکی از شرایط تفسیر، اخلاص است. یعنی انسان خودش را از هر طرز تفکر و پیش‌فرضی که دارد خالی کند و بعد به تفسیر مشغول شود، به این ترتیب درهای معرفت خود به خود به روی او باز می‌شود و خدا کمکش می‌کند. فرقانی‌ها درست برعکس بودند، یعنی با پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌هایی که داشتند سراغ قرآن می‌رفتند و آنچه را که با فکرشان تطبیق می‌کرد، می‌گرفتند و آنچه را هم که تطبیق نمی‌کرد، بدون هیچ‌گونه تجانسی، در قالب فکر خودشان می‌ریختند و عوض می‌کردند. این کار را با تفسیر آیت‌الله طالقانی و بیشتر با برداشت‌های دکتر شریعتی انجام می‌دادند، لذا افتراقات فراوانی بین آن دو وجود دارد که می‌توانیم همه آنها را در این جمله خلاصه کنیم که آیت‌الله طالقانی خودش را در اختیار قرآن گذاشته بود و آنها قرآن را در خدمت خود گرفته بودند و از آن استفاده ابزاری می‌کردند. (گفت و گو با محمدمهدی جعفری)

از آنجا که شما به توصیه مرحوم مطهری با دید نقادانه‌ای به این جریان و بویژه به فکر و رفتار رهبر گروه نگاه می‌کردید، در دوران قبل از پیروزی انقلاب، چه ویژگی‌هایی را در او می‌دیدید؟

من ۲ شخصیت از گودرزی می‌شناسم؛ یک شخصیت قبل از انقلاب که پز و شکل عالمانه‌ای به خود می‌گرفت و سعی می‌کرد بسیار کوتاه و موجز و در مواردی شیطنت‌آمیز پاسخ دهد و اجازه نمی‌داد کسی او را درگیر مطالب و مسائل سنگین فکری و فهمی کند و یک شناخت ثانویه هم از او در دوره‌ای دارم که توسط خود ما دستگیر شد و در زندان با او بحث‌های متعددی داشتم. در آنجا او حداقل هنگام جدایی از دوستانش کاملاً خود را یک فرد وارفته وادادة معترف به گناه و فریب‌خورده نشان می‌داد. این دو حالت او، در لابه‌لای شخصیت پر از عقده پنهان بود. ما به دلیل شکل برخورد و محیط زندگی او قبل از انقلاب این حس را داشتیم که او عقده‌های روانی فراوانی دارد، مثلاً گاهی که درباره بعضی از اعاظم حوزه حرف می‌زد، لحنش پر از کبر و غرور و نخوت بود و همین موجب می‌شد ما به این نکته دقیق بشویم که کسی که خودش ملبس به لباس روحانیت است، علی‌القاعده نباید نسبت به اعاظم حوزه هتاکانه حرف بزند. (گفت‌وگو با حمیدرضا نقاشیان)

میزان تأثیرپذیری گودرزی از آقای موسوی‌خوئینی‌ها چقدر بود؟

به نظر من خیلی زیاد! موسوی‌خوئینی‌ها از کسانی بود که قبل از انقلاب به این ذهنیت دامن می‌زد که هر نوع فعالیتی در دستگاه‌های دولتی و شبه‌دولتی، کمک کردن به رژیم است، حال آنکه توجه نمی‌کرد که بعضی از همین کارهای شبه‌دولتی توانستند به اندازه ده‌ها سال تأثیر کار او داشته باشند و بلکه هم بسیار بیشتر. علناً می‌گفت آقای مطهری و آقای مفتح که تدریس در دانشگاه را پذیرفته‌اند، با حکومت سازش کرده‌اند و تبدیل به ترمز انقلاب شده‌اند، حال آنکه کاری که این دو نفر بویژه آقای مطهری در تبیین اندیشه‌های اسلامی در دانشگاه‌ها کردند و نیز پرورش و تقویت نیروهای صالح، بی‌نظیر بود... او همین حکم را هم درباره آقای بهشتی و آقای باهنر می‌داد که به آموزش‌وپرورش رفته بودند و کتاب‌های درسی را تدوین می‌کردند. می‌گفت اینها همکار فرح و پارسا شده‌اند و حال آنکه اگر قرار به انقلابی‌گری و منبرهای داغ‌رفتن و بعد هم زندانی شدن باشد، من که از بسیاری از اینها جلوتر بودم ولی هیچ‌وقت از این فکرها نمی‌کردم. (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام جعفر شجونی)

مگر میزان تحصیلات گودرزی در حوزه‌های علمیه تا چه پایه بود که تفسیر می‌نوشت؟

گودرزی تحصیلات کلاسیک را ظاهراً تا چند کلاس ابتدایی آن زمان خوانده بود و در تحصیلات حوزوی هم چند سالی در خوانسار و قم و تهران به ظاهر مقدمات و ادبیات را خواند و در واقع به مرحله قابل ذکری نرسید. اما به مطالعات تفسیری خود ادامه داد و شاید برای نصف قرآن یا بیشتر ۱۰ تا ۱۵ جلد به نام تفسیر نوشت! و منتشر کرد. البته در آنها از محتوا خبری نبود و بیشتر جمله‌پردازی و به کار گرفتن اصطلاحات چپ‌گرایانه بود، مثلاً در تفسیر سوره یوسف، گرگ را به معنای ضدانقلاب تفسیر کرده است و گویا حضرت یعقوب و یوسف برای سرکوب این ضدانقلاب فرستاده شده بودند! یا در تفسیر سوره بقره، گاو بنی‌اسرائیل را سیستم سرمایه‌داری معرفی کرده و نتیجه گرفته است این گاو که شامل واسطه‌ها و سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها و امثال اینها می‌شود، باید ذبح شود تا جامعه آسوده شود! و روح را که خداوند من امر ربی می‌نامد، تراکم حیات رسالت یافته از فرمان پروردگار معنی کرده است! شاید خودش هم نفهیمده که چه می‌گوید! (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام سیدهادی خسروشاهی)

از آنجا که شما بیش از دیگران با گودرزی برخورد داشتید و او را محاکمه و برایش حکم اعدام صادر کردید، قاعدتاً شناخت‌تان از او بیش از دیگران است. با نشانه‌هایی که آن روز در او دیدید و با توجه به تجربه‌های کنونی خود، شخصیت او را چگونه تحلیل می‌کنید؟

گودرزی برای من کم و بیش شناخته شده است، بویژه که عقده عجیبی داشت و از عقده‌ها هم چیزهای عجیبی در می‌آید. اگر در آن موقع این آگاهی وجود داشت، واقعاً باید درباره او روانکاوی انجام می‌شد ولی اینکه چه جریاناتی و چه کسانی می‌دانستند که فرقان دارد چه می‌کند، متأسفانه من اطلاعی ندارم... من فکر می‌کنم گودرزی مشکل روانی داشت، یعنی کارهایش با هیچ معیاری نمی‌خواند، دائماً لجبازی می‌کرد و چون مطمئن بود اعدام می‌شود، سعی می‌کرد قهرمان‌بازی در بیاورد ولی اگر کوچک‌ترین امیدی به نجات پیدا می‌کرد، بیشتر از همه افراد آن مجموعه التماس می‌کرد که کشته نشود! ابداً آدم مقاومی نبود. (گفت‌وگو با حجت‌الاسلام عبدالمجید معادی‌خواه)

منبع: یادآور، تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹، شماره‌های ۶، ۷ و ۸